

سوگند

خلاصه قسمتهای گذشته:

در کشور اسلامی گینه قبل از استقلال يك شرکت مختلط اروپایی با اجازه حاکم فرانسوی آنجا تصمیم به کشف و استخراج یکی از معادن آلومینوم این سرزمین میگیرد. اسمارت پروتون نماینده شرکت عبدالحمید مبلغ اسلامی اء. زامی از لبنان را بعنوان مترجم در شرکت استخدام می کند کاروان بزرگ شرکت پس از ورود بجننگل بوسیله اعضای نهضت آزادیبخش گینه محاصره می شود مزدوران کاروان با کمک سربازان فرانسوی به آنها حمله می کنند، عبدالحمید نیز بسختی مجروح میگردد و پس از چند روز بهوش می آید و در آنجا با سیاهپوست مسلمان روشنفکری بنام «مهدی» آشنا می شود. مهدی ضمن سخنان خود قسمتی از هدفهای استعماری را برای او آشکار می نماید.

پس از آن کاروان مورد حمله قبیله وحشی آسام قرار می گیرد. ولی کاروانیان از چنگال آنها می گریزند. شب، مهدی مزدوران سیاه پوست را بدور خود جمع می کند و آنان را با نقشه های استعمارگران آشنا می سازد. سرپرست مزدوران که مرد سیاه پوستی است بنام «گاسپار» سخنان مهدی را با اسمارت پروتون گزارش می دهد و از طرف دیگر به مهدی پرخاش می نماید روز بعد بدستور اسمارت پروتون اسلحه را اذ دست مزدوران می گیرند ولی یکی از مزدوران بنام «بامبو» بایک حمله ناگهانی گاسپار را می کشد و اینک دنباله داستان ..

دیگری که در جلو بامبو حرکت می کرد با يك حرکت تند و سریع تفنگ دیگر را از روی جسد گاسپار برداشت و بطرف یکی از

اقدام شجاعانه سیاه پوست «بامبو» در حمله به «گاسپار» همچون جرقه ای بود که به انبار باروتی رسیده باشد. سیاه پوست

مقدس

سفیر زنان بازوی او را مجروح کرد .
مهدی فریادی کشید و روی زمین نشست
در این موقع صحنه نبرد سیاه‌پوستان و
اروپائیان سفید پوست آنچنان هیجان‌انگیز
شده بود که من آرام آرام از روی تخت
برخاستم تا صحنه نبرد را بهتر تماشا کنم .
شکست اسمازت بر وتون و یاران معدودش
حتمی بنظر می‌رسید اما چند تن از کار-
مندان سفید پوست بشدت مقاومت میکردند
مبارزه از مرحله شلیک گلوله گذشته و
بجنگ تن به تن رسیده بود .

یکی از سیاه‌پوستان با يك نیرنگ
ماهرانه در پشت سر اسمازت بر وتون
قرار گرفت و لوله تفنگ را روی گردن او
قرار داد و فریاد کشید :

به آنها بگو تسلیم شوند و در غیر-
این صورت ترا میکشم .
اسمازت بر وتون از ترس جان بکار-
مندان سفید پوست خود دستور داد که دست
از نبرد بردارند و تسلیم شوند .

مهدی که تا آن هنگام روی زمین
نشسته و بازوی مجروح خود را گرفته بود
با پیروزی سیاهان شجاع فریادی پیروز-
مندانه برآورد و از جا برخاست و خطاب
به آنها گفت :

– شما اکنون خود را از اسارت رها-
ساختید به امید آنروز که « ملت‌گینه » را
آزاد نمائید .
و بعد با تأثر و اندوه بچسب بامبو نگاه
کرد و گفت :

کارمندان سفید پوست که تعداد زیادی اسلحه
حمل میکرد شلیک نمود .

اسمازت بر وتون آنچنان گیج و مبهوت
بصحنه نگاه میکرد که من لحظاتی چند
فکر کردم که ممکن است دیوانه شده باشد
بقیه سیاه‌پوستان نیز همه بارها را بدور
افتکندند و برای بدست آوردن اسلحه بطرف
جسد کارمند مجروح حمله کردند .

چند تن از سیاه‌پوستانی که تخت
روانهای من و مهدی را حمل میکردند
بسرعت تخت‌های ما را پائین آوردند و
بیاران خویش پیوستند .

چند دقیقه پس از روشن شدن اولین
جرقه انقلاب در کاروان ، اسمازت بر وتون
بخود آمد و اولین گلوله را بطرف « بامبو »
شلیک کرد . گلوله در پهلو سیاه‌پوست
قهرمان جا گرفت و تفنگ از دستش افتاد
ولی در همان حال فریاد کشید :

– پیروز باد آزادی ، پیروز باد استقلال .
مهدی که روی تخت روان دراز کشیده
بود با دیدن صحنه مرك « بامبو » با وجود
بیماری ، از جا برخاست و دیوانه وار
بسوی تفنگ « بامبو » رفت ، اما قبل از آنکه
بتواند آنرا از روی زمین بردارد گلوله‌ای

— درود بر تو ای قهرمان! یاد تو برای همیشه در خاطر «ملت گینه» جاودان است.

و بعد شروع بشمارش جسد‌ها کرد. در آن نبرد کوتاه چهار سیاه پوست از طرف مبارزین و گاسپار و دو سفیدپوست از یاران اسمارت پروتون کشته شده بودند بقیه هر کدام مختصر جراحی برداشته ولی خطر مرگ آنها را تهدید نمی کرد.

مهدی با وجود زخم باز و فرماندهی سیاه پوستان را بعهده گرفت. ابتدا بچند تن از آنها دستور داد که اجساد را بچاک بپارند و چند نفر دیگر را مأمور رسیدگی به بار و بنه نمود و بقیه را مأمور ساخت که مواظب اسمارت پروتون و چند تن از کارمندان سفید پوستش باشند. اسمارت پروتون که از شدت خشم دندانها را بهم میفشرد خطاب بمهدی فریاد کشید:

— مرد جسور مطمئن باش که سزای گستاخی‌های خود را خواهی دید. مهدی در جواب گفت:

— خاموش باش مرد. با بیدار شدن سیاهان و ملت گینه روز مرگ و نابودی شما فرا رسیده است نه ما. شما هستید که بزودی سزای غارتها و چپاولهای خود را خواهید دید. و توهستی که بزودی بجرم کشتن بامبوی قهرمان محاکمه خواهی شد.

ساعتی بعد تمام اجساد بچاک سپرده شدند مهدی دستور داد که غیر از نگهبانان سفید پوستان بقیه در کنار قبر «بامبو» که با اقدام شجاعانه خود انقلاب را آغاز کرده بود گرد آیند. من نیز با وجود احساس ضعف در کنار مهدی قرار گرفتم. مهدی ابتدا زیر لب دعا خواند و بعد با صدای بلند گفت بامبوی قهرمان ما در راه نجات گرسنگان از رنج گرسنگی و محرومیت شهید شد. «بامبو» سالها در راه منافع استعمارگران جنگید ولی سرانجام به اشتباه خویش پی برد و به نیروی توده انسانهای محروم پیوست. و با شهادت خویش نشان داد که باید در راه انسانها جان داد نه در راه استعمارگران شیطان صفت.

«بامبو»ی قهرمان با کشتن گاسپار پلید، وظیفه انسانی خویش را انجام داد زیرا گاسپار از گروه همان مردان نفرت انگیزی بود که سرانجام بسزای اعمال خود رسید. و حالا ما که در اطراف مزار «بامبو» گرد آمده ایم سرود آزادی میخوانیم. میخوانیم تا استعمارگران بدانند که سیاه پوست مسلمان هرگز حاضر نیست بندگی و بردگی هیچ انسانی را بپذیرد. در این هنگام همه شروع بخواندن کردند:

آری

ما

سیاهان

سیاه پوستان	– بعنوان سیاهان بیچاره
دیگر نمی پذیریم	بودیم
روشن است	دیگر نخواهیم بود (۱)
تمام است	پس از تمام شدن سرود همه به نماز
در افریقا	جماعت ایستادیم . پس از خواندن نماز ظهر
در آمریکا	مهدی باردیگر برای یاران خویش سخن
سیاهان شما	گفت و برای آنها شرح داد که پس از
سیاه پوستان شما	گذشتن از کناره بااطلاق بزرگ خطرهای
سیاهان پست شما	طبیعی کم می شود اما از آن بیعد خطرهای
باشیم	سربازان حکومتی وجود دارد و آنها باید
... دیگر نمی پذیریم	سمی کنند تا رسیدن به « مرکز فرماندهی
تعجب می کنید !	نهضت مقاومت گینه ، در پایتخت ، از بر –
که بگوئیم «بله آقا»	خورد با سربازان فرانسوی بشدت احتراز
و چکمه های پتان را وا کس بز نیم	کنند .
بگوئیم «بله پدر»	ساعتی بعد کاروان برافقناد ولی کاروان
– به مسیو نرهای سفید	دیگر کاروان اسمارت بر وتون نبود . بلکه
«بله ارباب»	کاروانی از نهضت آزادی گینه بود که
– و برایتان دروکنیم	اسیران خود را . بمرکز فرماندهی می برد
نیشکر را	و اعضای آن مردمی آزاد ، بودند که
قهوه	قلبشان از هشق به مردم محروم و بینوا ، از
پنبه	عشق به استقلال و آزادی لبریز بود .
بادام کوهی	ما همچنان پیش میرفتیم . غافل از آنکه
– در افریقا	ساعاتی بعد يك حادثه غیرمنتظره همه چیز
در آمریکا	را بنفع اسمارت بر وتون تغییر خواهد داد .
– بعنوان سیاهان ساده لوح	بقیه دارد

۱- شعر از ژاک رومن نقل از کتاب «انقلاب افریقا» نوشته فرانتس فانون ترجمه

محمد امین کاردان صفحه ۱۳۸ .